

رحلة جلامش إلى جده نوح (عليه السلام):

سفر گیلگمش به سمت جدش نوح (عليه السلام):

وتبدأ رحلة جلامش إلى جده نوح (اوتو - نبشتم) والتي يطلب فيها الخلود،

سفر گیلگمش به سوی جدش نوح (اوت ناپیشتیم) آغاز می‌شود و او در این سفر در جستجوی جاودانگی است؛

خلود الروح وليس خلود الجسم، فجلامش منذ البداية يعرف أن لا خلود للجسم، فقد مر قوله:

جاودانگی روح و نه جاودانگی جسم. گیلگمش از همان ابتدا می‌دانست که جسم را هیچ خلود و جاودانگی نیست، و به این سخنش اشاره شد که:

«والالهة (الصالحون) وحدهم هم الذين يعيشون الى الابد مع شمش أما ابناء البشر فأيامهم معدودات وكل ما عملوا هواء عبث».

«و تنها الهه‌ها (صالحان) کسانی هستند که با شمش تا ابد زندگی می‌کنند، اما نسل بشر روزگارش شمرده شده است، و هر آنچه انجام دادند بر باد هوا است».

وجده نوح میت منذ زمن بعيد، وهو يعلم هذا جيداً.

جدش نوح سالیان دراز است که مرده و او این مطلب را به خوبی می‌داند.

إذن، هي رحلة إلى العالم الآخر.

بنابراین سفر مزبور، سفری به دنیای دیگر است.

وفي هذه الرحلة يسحق جلامش نفسه، فيحقق الخلود الذي سافر في طلبه. يحقق مراده في نفس الرحلة وحتى قبل أن يصل إلى جده نوح (أوتو - نبشتم):

در این سفر گیلگمش بر نفس خویش پای می‌گذارد و آن جاودانگی را که برای رسیدن به آن، سفرش را آغاز کرده بود، به دست می‌آورد. در همان سفر و حتی پیش از آنکه به جدش نوح (اوت ناپیشتم) برسد به خواسته‌اش می‌رسد:

«سأطلق شعري وسألبس جلد الاسد واهيم على وجهي في البراري»(1).

1. المصدر (طه باقر - ملحمة جلامش).

«موهائم را باز می‌کنم و پوست شیر به تن می‌کنم و در صحراها سرگردان می‌شوم»(1).

1. مصدر : طه باقر، حماسه گیلگمش.

ويدخل جلامش عالم الحقيقة ويرى الأمور على ما هي في رحلته إلى جده اوتو - نبشتم "نوح(عليه السلام)":

گیلگمش وارد عالم حقیقت می‌شود و در سفرش به سوی جدش اوت ناپیشتم (نوح(علیه السلام)) امور را همان گونه که هست مشاهده می‌کند:

«لقد بلغ جبل "ماشو"
الذي يحرس كل يوم مشرق الشمس ومغربها،
والذي يبلغ علوه سمك السماء
وفي الاسفل ينحدر صدره الى العالم الاسفل،
ويحرس بابه "البشر العقارب"
الذين يبعثون الرعب والهلع ونظراتهم الموت
ويطغى جلالهم المرعب على الجبال،
الذين يحرسون الشمس في شروقها وغروبها،
ولما ابصرهم جلجامش اصفر وجهه خوفا ورعبا،
ولكنه تشجع واقترب امامهم
فنادى "الرجل العقرب" زوجته وقال لها:
ان الذي جاء الينا جسمه من مادة الالهة،
فأجابت زوجة "الرجل العقرب" زوجها وقالت:
اجل ان ثلثيه اله وثلثه الاخر بشر،
ثم نادى "الرجل العقرب" جلجامش
وخاطب نسل الالهة بهذه الكلمات:
ما الذي حملك على هذا السفر البعيد؟
وعلام قطعت الطريق وجئت الي عابرا البحار الصعبة العبور،
فأبن لي القصد من المجيء الي
فاجابه جلجامش قائلاً:
اتيت قاصدا ابي (اوتو - نبشتم) (نوح)
الذي دخل في مجمع الالهة *
جئت لأسأله عن لغز الحياة والموت*
ففتح الرجل العقرب فاه وقال مخاطبا جلجامش:
لم يستطع احد من قبل ان يفعل ذلك يا جلجامش
لم يعبر احد من البشر مسالك الجبال
حيث يعم الظلام الحالك في داخلها مسافة اثنتي عشرة ساعة مضاعفة ولا يوجد
نور..... جزء مخروم من الملحمة.....
فاجاب جلجامش: عزمت على ان اذهب ولو بالحزن والآلام *
وفي القر والحر وفي الحسرات والبكاء *
فأفتح لي الان باب الجبال،

ففتح الرجل العقرب فاه واجاب جلامش:

مر يا جلامش ولا تخف،

فقد اذنت لك ان تعبر جبال "ماشو"،

وعساك ان تقطع الجبال وسلاسلها،

وعسى ان تعود بك قدماك سالما،

وها هو باب الجبل مفتوح امامك»^(٢).

٢. المصدر (طه باقر - ملحمة جلامش): ص 75 - 76.

«سرانجام به کوه "ماشو" رسید،

کوهی که هر روز طلوع و غروب خورشید را نگهبانی می‌کند،

همان که بلندایش به پهنه آسمان می‌رسد،

و در پایین، دامنه‌اش به جهان زیرین می‌رسد،

بر دروازه آن "عقربانسان‌ها" به نگهبانی ایستاده‌اند،

کسانی که شکوه آنها دهشت‌انگیز و نگاه‌شان مرگبار است،

جلال و جبروت آنها بر کوهستان سایه افکنده است،

آنها که خورشید را در طلوع و غروبش نگهبانی می‌کنند،

وقتی گیلگمش آنها را دید از خوف و رعب، چهره‌اش به زردی گرایید،

سپس دلیر شد و نزدیک رفت.

"عقرب‌مرد" جفتش را مورد خطاب قرار داد و گفت:

آن که به سوی ما می‌آید، جسمش از جنس خدایان است.

همسر "عقرب‌مرد" به او پاسخ داد:

آری، دو سوّم او از خدایان است و یک‌سوّمش از انسان.

سپس "عقرب‌مرد" گیلگمش را خطاب کرد،

و به فرزند خدایان چنین گفت:

چه چیز تو را به این سفرِ دراز واداشت؟

چرا راه پیمودی و با گذر از دریا‌های صعب‌العبور به سوی من آمدی؟

قصد خود را از آمدنت به من بازگویی.

گیلگمش پاسخ داد:

به قصد دیدار با پدرم اوت ناپیشتیم (نوح) به اینجا سفر کرده‌ام،

همو که به جمع خدایان راه بسته است، *

آمده‌ام تا از او معمای زندگی و مرگ را جويا شوم. *

عقربمرد زبان به سخن گشود و خطاب به گیلگمش گفت:
تاکنون هیچ کس نتوانسته چنین کند، ای گیلگمش، هیچ بشری از مسیر کوهها عبور
نکرده است،
زیرا مسافت دو برابر دوازده ساعت تاریکی بر آن سایه افکنده، طوری که نوری وجود
ندارد، ... بخشی از حماسه شکسته شده است، ...
گیلگمش پاسخ داد: قصد رفتن دارم حتی اگر بهرام غم و درد، *
و چه در سرما و چه در گرما و چه آه و زاری و نوحه باشد، *
حالا دروازه کوهستان را برایم بگشای،
عقربمرد دهان گشود و به گیلگمش پاسخ داد:
گیلگمش، عبور کن و نترس،
به تو اجازه می‌دهم از کوهستان "ماشو" عبور کنی،
باشد که کوهها و مسیرهایش را بپیمایی،
باشد که پاهایت تو را سالم بازگرداند،
این هم دروازه کوهستان! پیش رویت باز است» (۲).
۲. مصدر: طه باقر، حماسه گیلگمش، ص ۷۵ و ۷۶.

تستمر رحلة جلامش ويمر بصاحبة الحانة وكأنها رمز لسكر الناس بحب
الدنيا والأنا فتدعوه صاحبة الحانة إلى الدنيا والاهتمام بنفسه وترك هذا
السفر المتعب في طلب الخلود:

سفر گیلگمش ادامه می‌یابد و او به بانوی مهمان‌دار که گویی نماد مستی
مردم از دل‌باختگی به دنیا و منیت است، می‌رسد. بانوی مهمان‌دار او را به
دنیا، توجه به خود و رها کردن این سفر ملالت‌آور، در طلب جاودانگی دعوت
می‌کند:

«فأجابت صاحبة الحانة جلامش قائلة له:
ان الحياة التي تبغي لن تجد
اذ لما خلقت الالهة البشر قدرت الموت على البشرية

واستاثرت هي بالحياة*
اما انت يا جلجامش فاجعل كرشك مملوءا *
وكن فرحا مبتهجا ليل نهار*
واقم الافراح في كل يوم من ايامك
وارقص والعب ليل نهار*
واجعل ثيابك نظيفة زاهية *
واغسل رأسك واستحم في الماء *
ودلل الطفل الذي يمسك بيدك *
وافرح الزوجة التي بين احضانك*
وهذا هو نصيب البشر،
ولكن جلجامش اردف مخاطبا صاحبة الحانة:
يا صاحبة الحانة اين الطريق الى اوتو - نبشتم
دليني كيف اتجه اليه؟
فاذا امكنتني الوصول اليه فانني حتى البحار ساعبرها،
واذا تعذر الوصول اليه فسأهيم على وجهي في البراري»(٣).
٣. المصدر (طه باقر - ملحمة جلجامش): ص 79 - 82.

«بانوی مهمان دار به گیلگمش پاسخ داد و گفت:
تو هیچ گاه آن زندگی را که در پی آن هستی نخواهی یافت،
چرا که وقتی خدایان انسان را آفریدند، مرگ را قسمتش قرار دادند،
اما زندگی را برای خود نگاه داشتند، *
اما تو ای گیلگمش، اندرون خود را از طعام آکنده ساز، *
شب و روز، در جشن و طرب باش، *
هر روزت را پایکوبی کن،
شب و روز به رقص و بازی پرداز، *
جامه‌های پاکیزه و درخشنده به تن کن، *
سرت را بشوی و در آب استحمام کن، *
به کودک خردسالی که دست‌هایت را گرفته است مهر بورز، *
و همسری را که در آغوش داری، شادمان ساز، *
این همان نصیب انسان است.
اما گیلگمش این‌گونه ادامه داد و بانوی مهمان دار را مخاطب قرار داد و گفت:

ای بانوی مهمان‌دار، راه اوت ناپیشتیم کدام است؟
راهنماییم کن، چگونه به او برسیم؟
اگر راهی باشد که به او برسیم، از دریاها نیز خواهم گذشت،
اگر رسیدن به او ناممکن باشد همچنان در بیابان‌ها سرگردان خواهم رفت» (۳).
۳. مصدر: طه باقر، حماسه گیلگمش، ص ۷۹ تا ۸۲.

هذه الكلمات الأخيرة كأن موسى (عليه السلام) في القرآن قد اقتبس معناها من
جلجامش فقال: ﴿.. لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا﴾
(القرآن الكريم - سورة الكهف - الآية: 60).

با توجه به این عبارات آخر، گویی موسی (علیه السلام) در قرآن منظورش را از
گیلگمش اقتباس کرده است آنجا که می‌گوید: ﴿.. به جوان خویش نروم
(دست برندارم) تا نرسم ملتقای (رسیدنگاه) دو دریا را یا راه سپرم هفتاد
سال﴾ (کهف: ۶۰).

وتستمر رحلة جلجامش حتى يصل إلى جده اوتو - نبشتم "نوح (عليه السلام)"،
ويروي له جده قصة الطوفان، ويعرف جلجامش من جده سر الحياة:

و سفر گیلگمش ادامه پیدا می‌کند، تا به جدش اوت ناپیشتیم (نوح (علیه السلام))
می‌رسد و جدش قصه طوفان را برای او حکایت می‌کند. گیلگمش راز
زندگی را از جدش فرا می‌گیرد:

«قال اوتو - نبشتم لجلجامش:

ان الموت قاس لا يرحم

متى بنينا بيتا يقوم الى الابد؟

متى ختمنا عقدا يدوم الى الابد؟

وهل يفتسم الاخوة ميراثهم ليبقى الى اخر الدهر؟

وهل تبقى البغضاء في الارض الى الابد؟
وهل يرتفع النهر ويأتي بالفيضان على الدوام؟
والفراشة لا تكاد تخرج من شرنقتها فتبصر وجه الشمس حتى يحل اجلها
ولم يكن دوام وخلود منذ القدم
ويا ما اعظم الشبه بين النائم والميت!
الا تبدو عليهما هيئة الموت؟
من ذا الذي يستطيع ان يميز بين العبد والسيد اذا جاء اجلهما؟»(٤).
٤. المصدر (طه باقر - ملحمة جلجامش): ص 87.

«اوت ناپيشتيم به گيلگمش گفت:
مرگ سنگدل است و بي رحم،
كى خانه اى ساخته ايم كه تا ابد بر جاى ماند؟
كى عهدى بسته ايم كه تا ابد ادامه يابد؟
ايا برادران، ميراثى را كه تقسيم مى كنند تا ابد خواهند داشت؟
ايا كينه تا ابد بر زمين باقى خواهد ماند؟
ايا رودخانه بالا مى رود و طوفان تا ابد باقى مى ماند؟
پروانه هنوز از پيله اش خارج نشده و چشم به چهره خورشيد نگشوده، اجلش فرا
مى رسد،
از روزگاران كهن تا كنون زندگى جاويد نبوده است،
و چقدر بين خفتگان و مردگان شباهت است!
ايا همچون مردگان نيستند؟!
هنگامى كه اجل فرا رسد، كيست كه تواند سرور و بنده را از هم باز شناسد؟»(٤).
٤. مصدر : طه باقر، حماسه گيلگمش، ص ٨٧.

الملاحم والقصاص السومرية والقصاص تثبت أن قصة الدين الإلهي موجودة
ومكتملة عند السومريين بكل جزئياتها وشخصياتها ورموزها قبل الديانة
اليهودية والمسيحية والإسلامية، فنجد في الرقم الطينية السومرية الإله
الحقيقي الواحد المهيمن على كل شيء، ونجد عندهم العقائد، والقيم

الأخلاقية، والنواميس المقدسة، والعبادة وطرقها، وسبل الانتصار على الشيطان وعلى الدنيا وعلى الأنا وحب الذات.

حماسه‌ها، داستان‌ها و اشعار سومریان ثابت می‌کند که سومری‌ها، قبل از ظهور ادیان یهودی، مسیحی و اسلام، داستان دین الهی را با تمام جزئیات، شخصیت‌ها و نمادهای آن به طور کامل در اختیار داشته‌اند. در الواح گلین سومریان، خداوندگار حقیقی یکتا، بر همه چیز غالب است. آنها دارای عقاید، ارزش‌های اخلاقی، آرمان‌های مقدس، عبادت و شیوه‌های آن، روش‌های پیروزی بر شیطان و بر دنیا و بر منیت و حب ذات هستند.

إذن، فهو الدين كله من ألفه إلى يائه عند السومريين.

بنابراین، سومریان تمام دین را از الف تا یاء، در اختیار داشته‌اند.

فمن أين أتوا به؟

سومریان اینها را از کجا آورده‌اند؟

من أين جاءوا بهذه المنظومة المعقدة التي ظهرت مكتملة فجأة في تاريخ بلاد ما بين النهرين؟

این مجموعه پیچیده و کامل را که به طور ناگهانی در تاریخ سرزمین بین‌النهرین پدیدار شده است، از کجا آورده‌اند؟

الحقيقة التي يراها كل عاقل ظاهرة كالشمس إنَّ هناك قفزة ثقافية وحضارية أظهرتها لنا الثقافة والحضارة السومرية، فمن يريد أن ينكر - بعد كل ما تقدم - فهذا شأنه، وعموماً فقد وضعت أطروحات ونظريات لتفسير هذه القفزة الثقافية كما تقدم، ولو كان الأمر ليس كذلك لما وصل الأمر إلى أن توضع نظرية قدوم كائنات من الفضاء!!

واقعیتی که برای افراد عاقل همچون خورشید تابان، روشن و نمایان است، این است که یک جهش فرهنگی و تمدنی، فرهنگ و تمدن سومریان را برای ما پدیدار ساخته است. هر کس که می‌خواهد با وجود آنچه به آنها اشاره شد، منکر این مطلب شود، به خودش مربوط است و خودش می‌داند. همان طور که اشاره شد، فرضیه‌ها و نظریه‌هایی برای تفسیر این جهش فرهنگی ارائه شده است؛ که اگر این طور نبود، کار به طرح نظریه آمدن موجوداتی از فضا نمی‌کشید!!

والعجب كل العجب ممن يقبل أن سبب تطور الإنسانية هو قدوم كائنات فضائية بمركباتهم وقدراتهم الكونية التي لا نرى لها أثراً على الأرض لكي يعلل هذه القفزة الثقافية، ولا يقبل أن نفس آدم نفخت في جسم أو اتصلت به فتطور وانتقل إلى مستوى أرقى في الخلق والتنظيم والقدرة على التفكير والادراك.

شگفتا از کسانی که برای شرح این جهش فرهنگی به ورود موجودات فرازمینی با سفینه‌ها و قدرتهای کیهانی‌شان که البته هیچ اثری از آنها بر زمین نمی‌بینیم استناد می‌کنند، ولی نمی‌پذیرند که نفس آدم در بدنش دمیده، یا به آن متصل شد، سپس تکامل یافت و به سطحی بالاتر در ایجاد، سازمان‌دهی و توانایی اندیشیدن و درک کردن ارتقا یافت.
